

طبیعت زیبا

ایام عید بود.

دشت پر از خانواده‌هایی بود که هر کدام در گوشه‌ای روی سبزه‌ها نشسته بودند.

کودکان شاد و خندان به دنبال هم می‌دویدند.

کمی دورتر چند نفر چیزهایی را از روی زمین برمی‌داشتند.

علی با کنجکاو از پدرش پرسید: آن‌ها چه می‌کنند؟

پدر گفت: آن‌ها زباله‌هایی را که مردم روی زمین

ریخته‌اند، جمع می‌کنند.

علی خیلی ناراحت شد و با خودش گفت:

ای کاش در این طبیعت زیبا این همه زباله

ریخته نمی‌شد.



پدر کیسه‌ای برداشت و در کنار دیگران مشغول شد.
علی هم به کمک پدر شتافت.
کم کم افراد زیادی بلند شدند و دشت مثل اولش شد. تمیز و قشنگ!
پدر گفت: طبیعت نعمت خداست. ما نباید آن را کثیف کنیم. پاکیزگی از
نشانه‌های دین ماست.
ما باید همیشه و همه جا تمیز و پاکیزه باشیم.
خدای مهربان برای نظافت ما، آبی پاکیزه از آسمان فرستاده است.

وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا
و ما از آسمان، آبی پاکیزه فرستادیم.

(سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۴۸)





فکر می‌کنم

خدا دوست دارد ما انسان‌ها تمیز و پاکیزه باشیم، زیرا...



گفت و گو کنیم

چگونه می‌توانیم محیط کلاس و مدرسه را تمیز نگه داریم؟



امین و مینا



امین و مینا در مورد طبیعت و زیبایی‌های آن صحبت می‌کنند.

امین: من در طبیعت می‌توانم.....

مینا: طبیعت زیبا..... خداست که به ما بخشیده است.

امین: اسلام، دین پاکیزگی و..... است.

مینا: من برای تمیز نگه داشتن طبیعت،.....

امین: من هم.....



بگرد و پیدا کن



این گل‌ها را می‌شناسی؟ نام آن‌ها را بنویس.



.....ن



.....آ



.....ر



.....ل

این گل‌های زیبا را خدای مهربان به طبیعت هدیه داده است. در برابر این هدیه‌ی زیبا، ما بچه‌ها....

وقت نماز

قوقولی قوقو ...

این صدای خروس همسایه است.

از خواب بیدار می شوم. صدای اذان به گوش می رسد. سحرگاه زیبایی است.

مادرم با چادر سفیدش آماده است تا با هم نماز بخوانیم.

او به من یاد داده است که صبح دو رکعت نماز می خوانیم.

او می گوید: وقتی خورشید طلوع می کند، وقت نماز صبح به پایان می رسد.



ظهر است. خورشید به وسط آسمان رسیده است.

صدای اذان در حیاط مدرسه می پیچد.

من و دوستانم وضو می گیریم و به نمازخانه می رویم. من دوست دارم نماز را

به جماعت بخوانم!

من یاد گرفته ام که نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است.

معلم ما می گوید: برای خواندن نماز تا غروب آفتاب وقت داریم.



خورشید غروب می کند.

بار دیگر صدای زیبای اذان از مسجد محله شنیده می شود.

پدرم می گوید: اذان ما را به نماز دعوت می کند.

به همراه پدر و مادرم به مسجد می رویم. من دوست دارم نماز را در مسجد

بخوانم.

اول سه رکعت نماز مغرب می خوانیم و بعد چهار رکعت نماز عشا.

نمازخانه





فکر می‌کنم



چه خوب است که هر روز می‌توانم پنج بار با خدا گفت‌وگو کنم. هنگام نماز صبح
و ...

دوست دارم



هر روز با معلم و دوستانم در مدرسه نماز را اول وقت بخوانم.

با هم بخوانیم



سرود بیداری

صبح است، صبح است	الله اکبر
برخیز از خواب	یک بار دیگر
پیش از تو برخاست	از خواب، بلبل
بیدار گشته	هم غنچه، هم گل
با جیک و جیکش	گنجشک زیبا
پیش از تو گفته	شکر خدا را
صبح است و دارد	بر چهره لبخند
وقت نماز است	برخیز فرزندا!

مصطفی رحماندوست





امین و مینا

امین و مینا می‌خواهند نماز بخوانند. به آن‌ها کمک کنید تا بدانند در هر نماز چند رکعت بخوانند.

..... رکعت	نماز ظهر رکعت	نماز صبح
..... رکعت	نماز مغرب رکعت	نماز عصر
	 رکعت	نماز عشا



بین و بگو

هر تصویر وقت چه نمازی را نشان می‌دهد؟



..... و

..... و

..... و

راز خوش بختی

مرد از راه دوری آمده بود.
 با عجله از کوچه‌های مدینه گذشت و خود را به مسجد رساند.
 پیامبر خدا برای یارانش سخن می‌گفت و آن‌ها را به کارهای خوب تشویق می‌کرد.
 مرد جلو رفت و سلام کرد. رسول خدا و یاران، جواب سلامش را دادند و
 برایش جایی باز کردند تا او بنشیند.
 وقتی حرف‌های پیامبر تمام شد، مرد برخاست و گفت:
 ای رسول خدا من می‌خواهم آدم خوبی باشم تا همه مرا دوست داشته باشند.
 می‌خواهم همیشه زندگی خوبی داشته باشم.
 یاران پیامبر از سخن مرد تعجب کردند.
 نگاهشان به لب‌های پیامبر دوخته شد تا پاسخ او را بشنوند.
 رسول خدا کمی فکر کرد و گفت:

اگر می‌خواهی خوش بخت باشی، هرگز دروغ نگو!





فکر می‌کنم



همه‌ی ما دوست داریم خوش‌بخت باشیم. پس به سخن پیامبر گوش می‌کنیم و



گفت و گو کنیم



درباره‌ی فایده‌ی راست‌گویی و نتیجه‌ی دروغ‌گویی با دوستان خود گفت و گو کنید.

نتیجه‌های دروغ‌گویی

فایده‌های راست‌گویی

۱ -
.....

۱ -
.....

۲ -
.....

۲ -
.....

۳ -
.....

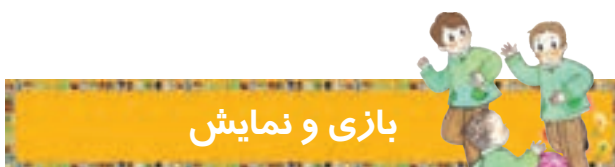
۳ -
.....





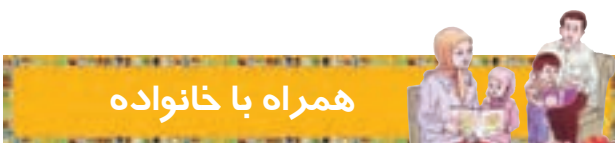
امین و مینا

- امین: زبان، هدیه و نعمت خدا به ماست، پس.....
- مینا: خدا آدم‌های..... را خیلی دوست دارد.
- امین: کسی که همیشه راست می‌گوید،.....
- مینا: از داستان این مرد فهمیدم که.....



بازی و نمایش

با دوستان خود نمایشی را اجرا کنید که نشان دهد کسی که دروغ می‌گوید، چه مشکلاتی پیدا می‌کند.



همراه با خانواده

از پدر و مادر خود بخواهید داستان «چوپان دروغ‌گو» را برای شما تعریف کنند.

جشن بزرگ

کوچه ولی عصر (عج)



در خانه

صبح که به مدرسه می رفتم،
مادرم حیاط خانه را جارو می کرد.
پدر، گل های محمدی را آب می داد. کوچه آب پاشی شده بود. بوی بهار می آمد.

در مدرسه

من و دوستانم به کمک معلم، کلاس را تزئین کردیم و چهارده گل سرخ و سفید
را از سقف آویزان کردیم. کلاس ما خیلی زیبا شد.

مهدی جان تولدت مبارک



در محله

وقتی از مدرسه آمدم، برادر بزرگ ترم را دیدم. او با دوستانش کوچه را با لامپ‌های رنگارنگ تزیین کرده بودند. سرود زیبایی شنیده می‌شد. آن‌ها به رهگذران شربت و شیرینی می‌دادند.

در مسجد

هنگام اذان برای خواندن نماز جماعت به مسجد رفتم. روی پرچم‌های رنگارنگ با خط زیبایی نوشته شده بود: «مهدی جان؛ تولدت مبارک» همه شاد و خندان بودیم و خود را برای یک جشن بزرگ آماده می‌کردیم.

فردا نیمه‌ی شعبان است. روز تولد امام مهدی (علیه‌السلام). پدرم می‌گوید: او کسی است که همه‌ی ما منتظر آمدنش هستیم. وقتی او بیاید، همه با خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌کنند.

دوست دارم

کاری کنم تا امام مهدی (علیه‌السلام) مرا بیش‌تر دوست داشته باشد. پس ...

جشن بگیریم

خوب است ما بچه‌ها هم برای جشن نیمه‌ی شعبان برنامه‌ای تهیه کنیم.

- ۱- من و دوستم
- ۲-
- ۳-
- ۴-
- ۵-

یک کار خوب

ای امام زمان من تو را خیلی دوست دارم و همیشه دعا می‌کنم



در کنار سفره



از بالای تپه، همه جا سرسبز و زیبا دیده می‌شود.
 پدر و عمو در مزرعه مشغول کار هستند.
 رضا، پسر عمویم با سفره‌ای در دست نزدیک می‌شود.
 از تپه پایین می‌آیم.
 به کنار چشمه می‌رویم و دست‌هایمان را می‌شوئیم.
 آب چشمه زلال و خنک است.
 به رضا کمک می‌کنم تا سفره را پهن کند.
 چه غذای خوش مزه‌ای آورده است!
 پدر با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع می‌کند.
 و به ما می‌گوید: بچه‌ها! خدا این نعمت‌ها را به ما داده است. پس باید غذا را با نام او شروع کنیم.
 من هم زیر لب می‌گویم ...
 نگاهم به عمو می‌افتد. او لقمه‌ها را کوچک بر می‌دارد و با دهان بسته، آرام و بی‌صدا می‌جود.
 بعد از غذا پدر خدا را شکر می‌کند و می‌گوید: الحمدلله، خدایا به همه‌ی گرسنگان غذا بده!
 من هم زیر لب دعا می‌کنم ...

با کمک هم سفره را جمع می کنیم. من تگه های ریز نان را پایین درخت
می ریزم.
گنجشک ها روی زمین می نشینند و جیک جیک می کنند.
فکر می کنم آن ها می گویند: ...



دوست دارم



هر بار که غذا می‌خورم، از خدا تشکر کنم و بگویم ...

گفت و گو کنیم



هنگام غذا خوردن، خوب است چه کارهایی را انجام دهیم و چه کارهایی را انجام ندهیم؟

۱- اگر غذا داغ است، نباید آن را فوت کنیم.

۲-

۳- غذاهای اضافی را

۴- نمی‌گویم این غذا را دوست ندارم، بلکه

۵- هر روز صبحانه را کامل بخوریم.





امین و مینا

امین و مینا با خانواده‌شان برای استراحت و تفریح به باغ پدر بزرگ رفته‌اند.
عبارت‌ها را کامل کنید.



..... لقمه‌ها را
می‌جویم



..... غذا را با نام
.....



..... بعد از غذا
.....



..... لقمه‌ها را
.....



معلمان محترم و اولیای گرامی دانش آموزان: صاحب نظران می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب

این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۴۸۷۴/۱۵۸۷۵ - گروه دسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

ارسال نمایند. talif@talif.sch.ir

دفتر تألیف کتاب های دسی متوسط نظری